

آریانا

سال هفتم

اول قوس ۱۳۲۸

شماره یازدهم

نهضت آزادی خواهی افغان

(۲)

در مقالات گذشته شرح حال و تاریخچه نهضت بابز بدروشن را که طلیعه حرکت
فرقه روشانیان است در ششم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم آوردم که چگونه
آن میرد آزادی طلب روح آزادی خواهی را در قبایل پشتونخوا دیدم اکنون
نوبت آن رسیده که شرح بقایای این نهضت ملی را نیز تکمیل کنم.

جلال الدین پسر بابزید

بعد از بابزید جلال الدین نام پسرش در سن ۱۴ سالگی بر مسند ریاست ملی نشست
و این شخص بدوران سلطنت اکبر شهرت یافت و مؤرخان دوره مغولی هند
چون ابو الفضل و خافی خان و بدایونی و غیر هم نومی را (جلاله) می نویسند و گویند
که شاه اکبر او را بدین نام میخواند. *کمال جامع علوم انسانی*
فانی کشمیری این مرد را چنین می ستاید:

«بعد از بابزید جلال الدین در تری یافت و بغایت مستقل شد عادل و ضابط بود (۱)»
در سال ۹۹۸ هـ و قتی که اکبر از کابل به هند شد جلال الدین را که عنوان رئیس
بزرگ افغانی داشت بحضورت خود خواند ولی جلال الدین که عاقبت خود را
می اندیشید ازان ورطه بدر رفت و بسکوه سار تیرا پناهنده گشت و قبایل پشتون
را که از ستم سید حامد بخاری تیولدار پشاور بستوه آمده بودند بدور خود فراهم
آورد و حکمدار مذکور را کشت درینوقت قوای جلال الدین عبارت بود
از بیست هزار پیاده و پنجاه هزار سوار که برخلاف حکومت ظالم احمبی برخاستند (۲)

در مقابل این حرکت آزادی خواهان افغان شاه اکبر یکی از قوماندانان خرنخوار خویش (کنورمان سنگ) را باخواجه شمس الدین خافی و قوای زیاد به کوهسار آزاد مردان افغان گماشت، و این لشکر نیرومند بسال (۱۹۹۴) مانند طوفان خشم و غضب بر قبایل افغانی فرو ریخت، اما جراحان مردان مهمند و غوری به خـبـل و یوسفزی که با جلال الدین همراه بودند، در کوهسار خیبر بیکارهای صعبی کردند و لشکر بان مغول را مالشی دادند. چون این سخن به گوش اکبر رسید، بهم پیچید، و قوه اظهار شدید و مدهشی را به قیادت زین خان و که به سوب پشاور برگماشت، و هنگامه کارزار را گرم داشت (۱)

این جنگهای پوره ناسال آینده دوام برد، و بسال (۱۹۹۵) شاه اکبر بغیظ آمد و تمام مردان جنگی خود را که در مقابل قوی ملی افغان کاری از پیش برده توانسته بودند، نسکو هشت و سرزنش نمود، و لشکر دیگری را هم به یاری شان گماشت، تا از راه بنسکش بر آنها هجوم بردند، و مان سنگ قوه نندان دیگر اکبر از جانب بگرام بیامد. اما جلال الدین هزار سوار و پانزده هزار پیاده خود بر آنها تاخت، و بعد از بیکار مردان به یکتیم هزار نفر وی در میدان آزادی طلبی سردار... و بقوای دشمن نیز تلفات سنگینی را وارد آوردند. بعد از این گماشتگان دربار اکبر از قبایل افریدی و اورگزی بر عمل گرفته و به بنسکش رفتند، و این حوادث تماماً در سال (۱۹۹۵) اتفاق افتاد (۲)

اما دربار مغول بدادن چنین تلفات سنگین، نتوانست شور و طندخواهی و حریت پسندی ملت افغان را خاموش گرداند، چنانچه مقارن این احوال، یوسفزی بان نیز حرکت نمودند.

جلال الدین چون در سال گذشته بالشکریان مغول مصادف داد، بعد از ختم آن از حوالی خیبر به سوی تیراه رفت، و از آنجا در بین احرار یوسفزی آمد، و در اوایل (۱۹۹۶) در آنجا مقدمات مقاومت خود را اندر مقابل قوای مغول تهیه دید، و در صفحات سوات و باجور بالشکریان مغول را در آویخت، و بارها مصادف داشت، و تاختی

(۱) اکبر نامه ج ۳ ص ۵۱۴ - اثر ۱۶ ج ۱ ص ۲۴۵ - منتخب التواریخ ج ۳ ص ۳۴۹

(۲) اکبر نامه ج ۳ ص ۵۳۰ - ۵۲۱

مردانه نمود، و ازان بعد واپس به اراضی تیرا پنا هید (۱)
از دربار اکبر صادق خان باقوای تازه دم بجنگ تیرا گماشته شد، و با لشکری
گران بدانسو آمد، و بعد از کوشش زیاد توانست افریدیان و اورکزیمان را
رام سازد، درین گیرودار یکی از همراهان دلیر جلال الدین که ملا ابراهیم نام داشت
بدست دشمن گرفتار آمد، ولی خود جلال الدین از راه کسانی کرم بصوب توران
شکست یافت، و لشکر بان نامدنی باقبایل یوسفزی سرگرم پیکار ماندند (۹۶ هـ) (۲)
جلال الدین در مدت غیبت هر وقت خود از فکر ملت غافل نبود، و چهار سال
بعد مقارن سال هزارم هجری از توران به تیرا باز آمد، و قوای افغان را فراهم
آورد، و بجهاد ملی دست برد، رقیب ری شاه که بر بیزاز آمدنش غافل نبود، و در
سال ۱۰۰۰ هـ) جعفر بیگ و آصف خان و قاسم خان کابلی را بدفع وی گماشت
آصف خان سخت کوشید، و بعد از جنگهای صعب و متعدد برخی از اعضای دودمان
ررشن را بدست آورد، و آن آزا دگن کوهسار را بقید اسیر مغول انداخت
و یکی از برادران جلال الدین بنام وحدت علی (را حر علی) نیز درین
نبرد گرفتار دست مغولیان گردید. (۳)

آصف خان علاوه بر استعمال قوه قاهره امپراطوری هند، برخی از روسای
قبایلی را نیز برخلاف جلال الدین تحریک و تطمیع کرد، که ازان جمله ملک حمزه
اکوژی باوی در آویخت، و بت اول جلال الدین با حمزه که بقوه و تحریک دربار مغل
میجنگید، در سرکاو مصاف داد، و فیروز برآمد، و حمزه را عقب نشاند، ازان پس
دره وضع مینمی نیز حمزه را گرفتارند، ولی چون قوای مغول به تعداد زیاد به مدد
حمزه آمد، شکستی بقوای ملی جلال الدین رسید، و درین جنگ شیخ عمرو خیر الدین
برادران نامی جلال الدین را مردم دلا زاک در توره بیله کشتند، و مدفن شان
همدران جاست، اما نور الدین برادرش که از میدان جنگ بیرون رفته بود
از دست برخی از مهمانان بدینان بتحریک مغول مقبول و همدرانجا مدفون گشت

(۱) اکبر نامه، ج ۳ ص ۵۲۶

(۲) اکبر نامه، ج ۳ ص ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳

(۳) دیستان ص ۲۰۲ - فرشته ص ۲۶۹ منتخب القواربج ۳ ص ۲۸۸

ولی خود جلال الدین بکوهسار خود بازی نماید (۱) و در صد استعدادهای لشکر برآمد
 شهنشاہ اکبر در سال (۱۰۰۱ھ) زین خان کوکه و شیخ فیضی را به سر کوه بیش
 فرستاد و متعاقب آنها امرای بزرگ دربار چون راجه بیربل و سعیدخان و غیره
 باده هزار سوار جرار بکوهسار پشتو نخواستند که گماشته شدند و هم لشکر زیادی
 از هر طرف مقابل این آزادبخواهان ملی پشتون فراهم آوردند ولی اکبر شاه
 بانعام قوای بزرگ شاهنشاهی خویش نتوانست شعله احساسات آزاد افغان
 را فرونشاند جنگهای صعب روی داد و به گفته مورخان مغول از جمله چهل و پنججاه
 هزار سوار بکنفر از دست رادمردان افغان جان سلامت نبرد و رکن مهم و مدار
 مهم کل شاهنشاهی اکبر یعنی راجه بیربل همدرین راه سر گذاشت و درین
 جنگها مقتدر گردید زین خان کوکه و برخی از امرای مغول که جان سلامت
 بردند بسوی انک گریختند و دیگر متنفسی از آن معرکه بیرون نیامد چون
 خبر تباهی لشکر و کشتار عام مغولیان به دربار اکبر رسید راجه نودرمل یکی
 از نزدیکان و معتمدان دربار خود را باین کار گماشت و وی بعدد قاسم خان
 کابل راه کابل را تا بیک اندازه کشته و زین خان کوکه را بکابل باز رسانید (۲)
 قاسم خان سالی چند در تصفیه راه کابل و پشاور کوشید تا که در سال (۱۰۰۴ھ)
 در گذشت همدرین اوقات قوای ملی افغان بقیادت جلال الدین باز شوریدند
 و از دربار اکبر قلیچ خان نامزد شد که با آنها بجنگد این شخص نیز نتوانست
 که این جنبش ملی را فرونشاند و تا کام بکابل برگشت (۳)

فتح غزنین و کشته شدن جلال الدین :

جلال الدین شخص دلاور و سلحشور و آهنینی بود که از مادر خود شمسیه لودی
 درس آزادبخواهی و تجدید عظمت افغانی را در طفلی شنیده بود با وجود آنکه
 دوبار دهلی تمام قوای خود را باسقیصالوی متوجه داشت باز هم این مرد دلاور
 تمام کوه را بشتر نخواست و از خیبر تا تیراه و اراضی جنوب کابل تا غزنین بقصر

(۱) تذکره الابرار ص ۱۵۰ - ۱۵۸

(۲) منتخب اللباب ج ۱ ص ۱۹۰ - ۱۹۳ طبقات اکبر ج ۲ ص ۲۹۸ - تاریخ د. د. و لاور ص ۱۲۶

(۳) اکبر نامه ج ۳ ص ۷۰۰ - ۷۰۲

خود آورد 'حتی در سال (۱۰۰۷هـ) شهر غزنین را نیز از قوای اجنبی بقوه شمشیر گرفت' و آن ناحیت را تحت اقتدار خویش آورد (۱) غزنین تسامدت دو سال مقرر یاست جلال الدین بود، تا که در سال (۱۰۰۹هـ) در باربان اکبر، قوای زیادی را فراهم آور دند، و هفت روز در غزنین باوی جنگ کر دند، درین معر که جلال الدین مردانه می جنگید، و شادمان نام هزاره اورا مجروح کرد، بنابراین بیکار غزنی را بدر ود گفت، و به کوه رباط پناهید، شریف خان آنکه حکمران مغول، مراد بیک نامی را به تعاقب او گماشت، و آن شیر مرد مجروح را که سالها در مقابل قشون شاهنشاهی هند، برای آزادی ملی خویش مر هانه جنگید بکشتند (۲) و باینطور قوای ظالم مغول، يك شعله روشن کسانون ملیت افغان را خاموش کر دند، و کلمه پر شور آن را در مردافغان را نزد اکبر بدر بار عند فرستادند و کمال الدین برادر دیگر جلال الدین هم پیش ازین در محبس ستم اکبر شاه افتاده، و در اینجا جان داده بود (۳)

احداد ولد عمر شیخ بن بایزید

طوریکه گذشت جلال الدین جانشین و پسر دلیر بایزید، با کسار نامه های درخشان ملی در سال (۴۵) دوره اکبری 'مقارن (۱۰۰۹هـ) در راه ملیت و آزادی خواهی کشته گردید، ولی آنچه آن در بار مغول تصور میکرد، بکشتن این را در مرد بزرگ، شور آزادی طایبی پشتون فرونشست، و بعد از جلال الدین، احداد هم زاده و داماد وی، این هنگامه را گرم نگه داشت و علم جهاد ملی را در مقابل قوای اجنبی در کوهسار پشتونخوا افراشت احداد در روشن نهاد مانند اسلاف غیورش شخص دلاور و جنگجو و آزادی خواهی بود، و طوریکه فانی کشمیری می نویسد:

مردی بود عادل و ضابط و بر آئین اجداد رفیع القدارش تا بت (۴)

این شخص در اواخر دوره اکبری و اوائل عصر جهانگیر، در مقابل مظالم استعمار طلبان مغول قد علم کرد، و طوریکه در ذیل این سطور بنظر میرسد، در میدان مدافعت ملی مردانه ایستاد.

(۱) دبستان ص ۲۵۲ (۲) اکبرنامه ج ۳ ص ۷۷۶ - دبستان ص ۲۵۲

(۳) تذکره الابرار، ص ۱۵۸ (۴) دبستان ص ۲۵۲

احداد در اوایل شاهی جهانگیر به استعداد قوای پرداخت و قبایل افغانی را بدور خود فراهم آورد و در سال ششم جلوس و مقارن سفر (۱۰۳۰ هـ) معز الملک بخشی را هالش داد و خود را مکالم رسانید و درون شهر بالشکر مغول در آویخت ولی درین جنگ کسی از بزرگان لشکر احدات که (بارکی) نام داشت در گذشت و قوای جهانگیر توانست بمدد ناد علی میبدانی بعد افاغت مهاجمین بر زند ، بعد ازین جهانگیر قلیچ خان را بدفع احدات گماشت (۱)

در سال دهم نوره جهانگیری مقارن (۱۰۰۴ هـ) باز جهانگیر قوای تازه خود را بچنگ احدات فرستاد درین وقت احدات باید و آن خود در جرخ (جرخ) کمر تمرکز داشت جهانگیر شرح این شهر کشی را نقل کرده است می نویسد : احدات افغان که از دیر باز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیز بست و بسیاری از افغانان آن سرحد برو جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم (اکبر) تا حال که سال دهم جلوس من است افواج همیشه بر سر او نمون بود ماند ، رفته رفته شکستها خورد و پادشاهانها کشید ... (۲)

باینطور جهانگیر قوای خونخواره خود را بر احدات گماشت و در جنگی که با وی نمودند ، قریب سه هزار مرد از همراهان احدات را کشت و خود احدات بطرف قندهار رفت و مرکز قوای احدات بدست لشکر بانیان جهانگیر آمد . بعد ازین در سال (۱۰۲۸ هـ) احدات باز قوای خود را بمقابل مغول فراهم آورد ، امان الله پسر مهابت خان یکی از قوای آنان زک جهانگیر با وی جنگ کرد درین معرکه نیز بقوای احدات آسیب سختی رسید و بکوهسار خود پناه جست (۳) کشته شدن احدات : در سال (۱۰۳۵ هـ) باز احدات قوای ملی را فراهم کرد و در نیرا بنای مقابله بالشکر جهایگیر نهاد ، ظفر خان واد خواجه ابوالحسن حکمران جهانگیر در کابل بمقابل وی برآمد و احدات را در نواغر (اواغر) که مرکز ریاست وی بود حصار کرد در شبی که قشون مغول بر حصار ریورش

(۱) نزهت جهانگیر ، ص ۹۷ - اقبال نامه ص ۵۳

(۲) نزهت جهانگیر ، ص ۱۰۳

(۳) نزهت جهانگیر ، ص ۲۸۰ ج ۲

آورد ، احدات در بن جنگ مردانه می جنگید ، تا که جان خود را در راه دفاع کوهسار خود داد ، و لشکریان جهان گیر سر وی را بردند ، و در سال (۱۰۳۵ هـ) ذریعه اقتخار خان پسر احمد بیگ خان بدر بار جهان گیر بردند ، روزیکه - رایین مجاهد دلیر ملی را بدر بار شاهنشاه رسانیدند ، جهان گیر سر نیاز مندی را بدر گاه خداسود ، و سجدات شکر ادا کرد ، و حکم نواختن شادبانه را نمود (۱) زیرا رقیب آهنین شاهنشاه از زمین رفته بود .

فانی کشمیری در بن مورد ، حادثه مس رفت آوری را که حاکی از جذبات آزادی خواهی و نفرت افراد پشتون از اسارت است نگار داده و گوید :

افغانان بعد از رسال احدات عبدالقادر بن احدات را برداشته و بکوه رفتند و لشکر پادشاهی که گه ن مسخر شدن قلعه نداشتند ، داخل قلعه شدید . دختر احدات که راه کز نرفته بود در قلعه می گردید ، یکی از لشکریان آهنگ گرفتن او کرد دختر چادر چشم فنگه ، و در از دیوار قلعه زبر افکند و ملاک گشت مردم همه متحیر شدند . (۲)

باینطور احدات روشن نهاد ، بعد از برد های مردانه در مقابل قوای شاهنشاه از جهان رفت ، و نام نیک جاویدی را در جهان ملیت و استقلال طلبی در تار بنج ملی گذاشت که مورخان اجانب نیز معترفند ، مصاصم ادواه گوید :

شجاعت و بهادری او ناسخ داستان اریتم و افراسیاب است ، و در عهد جهان گیر آویزش های سخت با عسکر پادشاهی نمود . (۳)

عبدالقادر ولد احدات

عبدالقادر ولد احدات از بطن علائی خانم دختر جلال الدین بدینا آمد ، و رسال (۱۰۳۵ هـ) وقتیکه احدات پدر دلاور و نامداریش در جبهه کشه گردید ، عبدالقادر بر مسند دیاست پدرشست ، و امور ریاست قبایل افغانان را دست گرفت شاه جهان در اوائل جلوس خود رسال (۱۰۳۷ هـ) ظفر خان را بصوبداری کابل

(۱) ترك جهانگیر ، ص ۴۱۰ ج ۲ - منتخب الادب ص ۲۵۸

(۲) دبستان ص ۲۰۲

(۳) مائرا لامراه ج ۲ ص ۲۴۶

فرستاد ، تابا عبدالقادر در آویزد . عبدالقادر با قوای ظفرخان مردانه تاخت ،
 وادوال وی را تماما بدست آورد ، و بسی از همراهان ظفرخان را بجزا رسانید .
 و تنها عایله ظفرخان ازین معرکه بمشکل بیرون جست ، و این نبرد خونین در دره
 خرمانه مضافات تیرا بوقوع پیوست . (۱)
 بعد ازین وقتی که کمال الدین افغان در پشاور ، بطرفداری خان جهان اودی
 برخاست ، عبدالقادر هم در اوائل (۱۰۳۹ هـ) با کریمداد و محمدزمان عمزادگان
 احداد ، قوای خود را فراهم آورده و در بولم گذر هفت گروهی پشاور ، بقوای
 کمال الدین پیوست و دران حرکت و جنبش ملی دستی داشت ، تا که بسال (۱۰۴۱ هـ)
 سعید خان صوبدار کابل ، عبدالقادر را بدست آورد ، و وی را بدر بار شاه جهان
 برد و بعد از چندی شاه جهان او را نفی البلد کرد ، و بسال نهم دوره شاه جهان
 (۱۰۴۶ هـ) از جهان در گذشت و در پشاور مدفون است . (۲)

الله داد پسر جلال الدین

اندر او قاتی که احداد عمزاده الله داد بر خلاف قوای مغول می جنگید ، الله داد پسر
 جلال الدین نواسه بایز بد نیز بکو و سار خود در رأس دستجات ملی افغان در ممر که های
 آزادی خواهی شامل بود ، و در سال (۱۰۲۸ هـ) پسر و برادرش چنگ جهانگیر
 افتاده و در قلعه گوالیار محبوس شدند . بعد ازین الله داد نیز بدست لشکر یان
 مغول افتاد ، و بحضور جهانگیر برده شد (۳) و مدت هادر هند نفی البلد بود تا که
 در عصر شاه جهان درد کن به منصب چهارهزاری و خطاب رشیدخانی مقرر ، و در
 سال (۱۰۵۸ هـ) بدار دیگر شتافت . مصمص الدوله گوید :
 « الله داد شخصی بود دلاور و باهروت و نیکو فکر و راست ، و در تهذیب اخلاق
 بی همتا ، و هیچ صوبداری بدون مشورت او کار نمی کرد ، و همه مردم فدوی
 او بودند ، اخیرا شاه جهان از نفوذ وی درد کن ترسید ، و بعد از وفات در شمس
 آباد ناندیر در باغ خود مدفون گشت (۴)

(۱) داستان ص ۲۵۳ - پادشاه نامه ج ۱ ص ۱۹۰

(۲) پادشاه نامه ج ۱ ص ۳۱۲ - عمل صالح ج ۱ ص ۲۷۹-۲۹۳

(۳) نزهت جهانگیر ص ۲۹۰ ج ۲

(۴) داستان ص ۲۵۳ - دیوان قلمی دولت ص ۲۲ - آثار الامراء ج ۲ ص ۲۴۷

کریمداد پسر جلال الدین

سال (۱۰۴۷ هـ) بود که کریمداد پسر جلال الدین از سفر بلخ و صفحات شمال هند کشت بر گشت، و قبایل نغر (هشت نگر) را در حدود نوحانی گرد آورد، و خواست به تیرا رود، و ملک تور اور کزی و شاه بیگ افریدی را که بطرفداری شاه جهان می‌کوشیدند از بین بردارد.

سعیدخان صوبدار کابل از پشاور پانزده هزار سوار را با دوهزار نفر دیگر بقیادت یعقوب کشمیری بمقابلش گماشت، این لشکر داخل حدود نغر گردید، و به کشتار بیگناهان و تخریب اماکن پرداخت، و به بینندگان و اراذل پول زیاد داد، تا کریمداد را دستگیر کنند، یعقوب باین کار موفق بر آمد، و کریمداد را بدست آورده، نزد سعید خان به پشاور فرستاد و این مرتد لیر که چراغ دودمان روشن بود در رمضان (۱۰۴۱ هـ) بامر شاه جهان در پشاور مقبول گشت. (۱)

شاه پداد خا

پسر جلال الدین است، بعد از آنکه خان داده وی همه در هندنفی گردید، وی در فضای خون بود، و برای آنکه به بر خلاف شهر یار شاه جهان حر کتی نسکند، از طرف این پادشاه به وی منصبی داده میشد، در سال (۱۰۵۹ هـ) به مرتبه دوهزاری، ضبط سوخته ننگ که گماشته گردید، و در اغلب جمعها باشهزادگان و نرزدان شاه جهان ازینجهت همراه بود، که حرکات وی زیر نظر اشخاص معتمد باشد، در سال (۱۰۶۰ هـ) وفات یافت، و در ناندر هند دفن گردید، وی سی پسر داشت که عبدالرحیم نامی از آنها مدتها که ردار بود، و بعد از وفات ها دبداد، الهام داد برادر زاده اش از طرف پادشاه به خلافت این دودمان شناخته شد (۲)

الهام داد

پسر دوم رشیدخان الله داد است، که بعد از وفات پدر از طرف شاه جهان در فضای خود بمنصب بزرگ در هند جنوبی مقرر گردید، و بسبب شجاعت و

(۱) پادشاه شاه ج ۲ مر ۲ - عمل صالح ج ۲ ص ۲۶۷

(۲) آثار الامراء ج ۳ ص ۹۴

مردانگی باز بمنصب سه هزاری و خطاب رشید خان رسید و به بنگاله رفت ،
 و پس ازان فوجدار که امروپ و چندی هم در ادیسه صوبدار (حکمران) بود ،
 از آنجا در سال (۱۰۵۶هـ) پس بدکن فرستاده شد ، و فوجدار ناندیر گردید ، و در
 آنجا از جهان گذشت (۲)

برادر بزرگ اسدالله نیز مناصب بزرگی داشت ، ولی در سیاست در بار مغولی
 همواره افراد این دودمان را متفرق نگاه میداشت ، و در بک جا هم زیاده تر آنها را
 نمی گذاشت ، تا مانند اجداد خویش مصدر کساری نشوند .

میرزا خان

میرزا خان سر نه والدین از مشهور رجال این دودمان است که شاعر نامور
 زبان پشتو بود ، و دیوان شعر هم از وی یادگاری است ، وی شخصی بود عالم و ادیب
 و سلحشور ، که در اغلب معارك آزادی طلبی دودمان خود شرکت داشت ، و اخیراً
 به تصریح دولت شاعر معاصرش در سال (۱۰۴۰هـ) در جنگ دکن کشته گردید (۱)
 و ظاهراً این افغان نامدار در مصافهائی که خان جهان لودی معروف بر خلاف شاه جهان
 دردکن داد ، به تقاضای حمایت افغانی اشتراک جست ، و جان خود را اندران راه داد .

این بود گذارش مختصر دودمان بایزید روشن و در حال مشهور این خانواده
 که مدت يك قرن در صفحات پشتونخوا و هند مصدر کسار نامهای بزرگی شدند ،
 و گمانه زن آزادی خواهی را درین کسار گرم داشتند ، افراد این دودمان تا
 حوالی (۱۰۶۰هـ) هم شهرت خوبی داشتند ، و شاهان گورگانی دهلی با وجود
 نفی شان در صفحات هند از مراقبت آنها فارغ نبوسند ، تا که بوطن باز نیابند ،
 و هنگامه جنگ آزادی را نیارایند .

اینک شجره دودمان روشن را مفصلاً بخوانید :

این شجره از دبستان مذاهب و تذکره الابرار ، و دیوان قلمی دولت و منتخب
 التواریخ و مخزن دروېزه ، و آثار الامراء و منتخب اللباب و یاد شاه نامه ، و تزك
 جهانگیر و عمل صالح و اقبال نامه تکمیل شده است :

(۱) آثار الامراء ج ۲ ص ۳۰۳-۳۰۵

(۲) دبستان ص ۲۵۳- دیوان قلمی دولت ص ۲۲- یاد شاه نامه ج ۱ ص ۶۷-۶۹

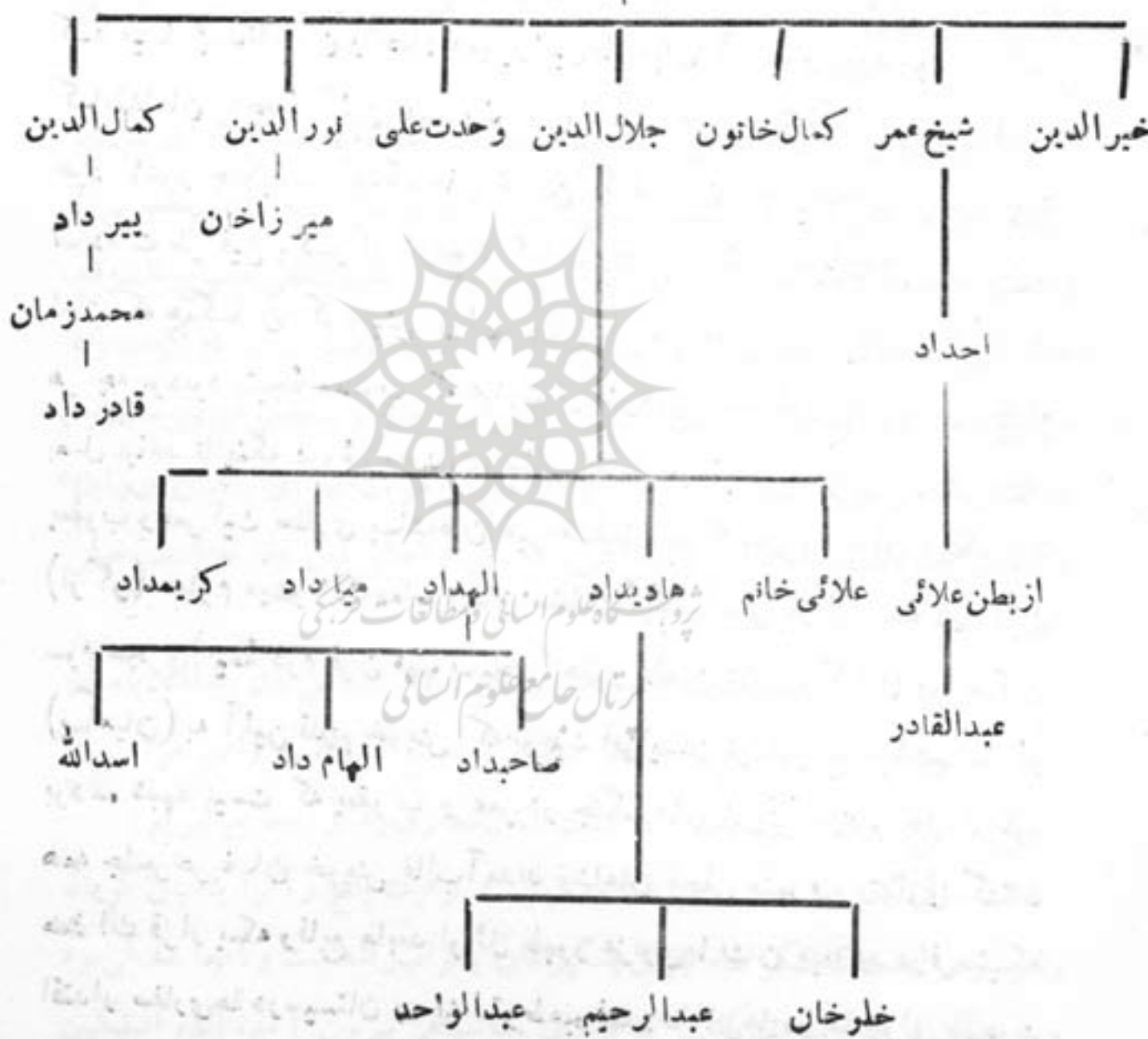
دود مان مشهور با یزید روشن

عبدالله قندهاری اورمر

(از بن بنین بنت محمد امین)

با یزید روشن

(از بطن شمسی لودی)



نوېسنده : عبدالحي حبيبي